

سلسله مباحث تفسیری  
دوره آموزشی تخصصی تفسیر موضوعی قرآن کریم

استاد محمد رضا شایق

جلسه دوّم – دوره اوّل

(۱۳۸۵/۷/۲۱)

واحد تفسیر دفتر فرهنگی  
هیئت انصار ولایت دارالعباده یزد

## بسمه تعالی

در مورد دسته بندی آیات قرآن کریم گفته شد که در قرآن عمومات بسیاری است. عام را گفتیم که عام حکم شامل و حکم عمومی است و از اسمش هم پیداست. خاص آن حکمی است که بعضی افراد عام را استثنا می کند. گاهی وقتها این خاص متصل است که به آن عام و خاص متصل می گویند گاهی وقتها در جای دیگری آمده است که به آن عام و خاص منفصل می گویند گاهی در خود قرآن آمده خاص قرآنی است. گاهی وقتها در قرآن نیامده و در روایات آمده و روایات می توانند تخصیص بزنند. روایات صحیح و مستند که ما یک بحث روایت شناسی هم باید داشته باشیم در رابطه با نوع روایات، روایات مورد وثوق، بحث سند روایات، دلالت روایات، صلاحیت روایات و اینکه عام قرآنی را تخصیص بزنند یا اینکه مطلق قرآنی را مقید بکنند که بهتر بتوانیم از روایات استفاده کنیم. مضان روایات را بدانیم جاهای روایت مورد وثوق را بلد باشیم مراجعه به روایات یک بحث بسیار مهمی در تفسیر است و بدون آن واقعاً دست مفسر بسته است. آیات مطلق را و معنای اطلاق را گفتیم و معنای تقید را نیز گفتیم مبحث تقیید آیات قرآن را در فرصتی مناسب پی خواهیم گرفت، که مقید کردن مطلق چه شرایطی دارد که به آن مقدمات حکمت می گویند که بعداً من توضیح می دهم. منتها همین قدر که بدانیم در قرآن مطلق است و مقیدی و همین طور نمی توانیم بدون پی جویی مقید، با مطلق حکم صادر بکنیم. خیلی بحث مهمی است.

یک دسته بندی دیگر در قرآن محکم و متشابه است.

محکم: آیه ای است که بر مقصود خود بدون هیچ کاستی دلالت می کند.

متشابه: آیه ای است که به معنای مختلف می تواند حمل شود.

حالا ما با نمونه ها و مثالها - انشا... در بحث تفسیر چون برخورد می کنید تعریف محکم و متشابه در ذهنتان باشد خود به خود متوجه می شوید خیلی مشکلی نیست - و از اسم این دو تا آیه هم پیداست: تقسیم مهم تقسیم خود قرآن است آیه هفت سوره آل عمران<sup>۱</sup> خود قرآن بیان می کند که بعضی از آیات قرآن محکم اند و بعضی متشابه.

و اما تقسیمات محکم: محکم به سه دسته تقسیم می شود:

۱- نص: مانند آیه «کتب علیکم الصیام»<sup>۲</sup>

۲- ظاهر: مانند عام و مطلق

۳- اظهر مثل خاص در مقابل عام و مقید

یعنی عام که خودش ظاهر است، خاص می شود اظهر، مطلق که خودش ظاهر است، مقید آن می شود اظهر.

<sup>۱</sup> هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمت هن ام الکتاب و اخر متشابهات ...  
<sup>۲</sup> ۱۸۳ بقره

## نص:

یعنی گفتار صریح. گفتاری که احتمال بردار نیست. گفتاری که نمی شود گفت نکند این طور، احتمالاً این طور، اصلاً احتمال ندارد. مثلاً می فرماید «کتب علیکم الصیام» (بر شما روزه واجب شد) دیگر این تأویل نمی شود بکنی یعنی واجب شد این نص است. اما ظاهر وقتی می گوئیم ظاهر مثلاً «ان اقموا الصلوه»<sup>۱</sup> (نماز به پا دارید) خوب حالا این «اقموا» بحث می شود که آیا این فعل امر، فعل امر وجوبی است یا فعل امر ندبی و استحبابی. آیا این «اقموا» دلالت بر وجوب دارد پس معنایش این می شود که نماز واجب است یا دلالت بر استحباب دارد. مثل سایر امرهای مستحبی که در قرآن آمده کدام یک است؟ این جا می گویند که نص در وجوب نیست یعنی صراحت ندارد در وجوب. این هیچ احتمال خلافی بر نمی دارد این طور نیست چرا؟ چون خیلی از اوامر قرآنی را ما از دلیل خارج می دانیم که اینها چی هستند اینها ارشادی اند یا استحبابی و ندبی اند. پس «کتب علیکم الصیام» نص صریح است. اما وقتی می گوید «اقموا الصلوه» ظاهراً امر وجوبی است ولی ممکن است امر استحبابی باشد. یک موقع یک کسی بگوید: اینجا از این آیه ما می فهمیم که نماز مستحب است. می گوئیم ظاهر این است که امر را وضع کرده اند برای چه؟ حالا یکی بگوید وضع، یکی بگوید اطلاق، کار نداریم می گوئیم امر را اصلاً گذاشته اند برای موقع امر کردن و دستور دادن نتیجه اش هم این است که وقتی امر شد از جانب مولا بر شما واجب است اطاعت کنید. می گوید آقا ممکن نیست این استحبابی باشد؟ می گوئیم چرا گاهی وقتها امر، مولا دستورهای مستحبی هم به لفظ امری می دهد. قبول داریم ولی فعلاً که قرینه ای نیست چون قرینه ای نیست ما می گوئیم واجب است. اصل وجوب است. می گویند ظاهر، خوب حالا چرا به عام می گویند ظاهر، به خاص می گویند اظهر، ببینید شما وقتی حکم عام می دهید دایره عام کاملاً روشن نیست یعنی یک خط خیلی روشنی نیست که مرز آن تا کجا است. اما وقتی خاص را کنار آن می گذاریم مرز عام را دقیق روشن می کند. مثلاً می گوید که «انما جزاء الذین یما ربون الله و رسوله ...»<sup>۲</sup> می گوید جزای کسانی که سر راه مردم را می گیرند و راهزنی می کنند و اموال مردم را می دزدند و جان مردم را تهدید می کنند، راهزنها مجازاتشان این است که یا کشته شوند یا دار زده شوند و یا دست و پایشان خلاف هم قطع شوند یا تبعید شوند خوب این عام است. یعنی اینها مجازات هر کسی است که راهزنی کند. پشت سر این آیه یک آیه ای دارد می فرماید: «الا الذین تابوا ...»<sup>۳</sup> به جز آن راهزنهایی که قبل از آن که دستگیرشان بکنید خودشان آمده اند و خود را معرفی کرده اند و گفتند ما توبه کردیم ما اینکاره بودیم و حالا هم پشیمان هستیم جز این ها یعنی اینها حکم شاملشان نمی شود. اینها بخشیده

<sup>۱</sup> ۷۲ انعام

<sup>۲</sup> ۳۳ مائده

<sup>۳</sup> ۳۴ مائده

هستند یا حالا حکم بخشش هم در این آیه اعلام نکرده ولی حداقل این چهار حکمی که در اینجا با این تندی آمده شامل این ها نیست .

خوب حالا شما بگویید به عنوان اولین تمرین ما باشد این عام و خاصی که اینجا آمده بود عام و خاص متصل است یا منفصل؟ منفصل چرا؟ چون خاص آن هم در کنارش هست . حالا درست است که آیه بعدی است ولی مانباید برویم جای دیگری دنبال خاص آیه بگردیم تا خاص را پیدا کنیم. تقریباً عام و خاص آن عام و خاص متصل است. آیه اول حکم عام صادر می کند که شامل هر راهزنی می شود چه راهزنی که توبه کرده قبل از دستگیری و چه راهزنی که توبه نکرده است آیه بعدی می آید یک عده ای را بیرونشان می کند حالا ببینید حکم اول روشنتر و ظاهرتر است یا حکم دوم یعنی حکم اول محدوده افراد شامل حکم را روشن تر می کند یا حکم دوم که می گوید «الا الذین تابوا» دومی. پس به اولی می گوئیم ظاهر به دومی هم می گوئیم اظهر. قانون این است یعنی همیشه خاص دایره عام را کاملاً روشن و خط کشی می کند و می گوید تا اینجا بیشتر نیست این حکمی که ما داریم شامل اینها می شود. بیشتر از این و فراتر از این نمی رود بنابراین حکمی که شامل خاص است به آن می گوئیم اظهر. (ممکن است در موارد استثنا و جزئی و خاص هم الایی در پی آن بیاید، احتمال دارد محال نیست کما این که در احکام شرعی معمولاً دیده می شود).

### متشابه:

### تقسیمات متشابه:

۱- آیاتی که ظاهرشان مورد انکار عقل بدیهی است (مثل آیاتی که به ظاهر برای خدا اعضاء و مکان تعیین می کنند)

۲- آیاتی که ظاهرشان با بداهت عقلی تعارضی ندارد.

ظواهر آیات متشابه ۲ سنخ هستند. یک ظواهری که بداهت عقلی آن ظاهر را انکار می کند. بداهت عقلی که می گوئیم یعنی چه؟ یعنی عقل صریحاً و سریعاً بدون تأخیر می گوید نه نه . این ظاهر مراد نیست، نه این ظاهری که گفته این ظاهر مراد نیست. ظاهرشان مورد قبول عقل نیست. یک وقت اشتباه نفهمید من نگفتم آیه را عقل رد می کند چون هیچ آیه ای از قرآن نه تنها با بدیهی عقلی مخالف نیست که اصلاً ریشه قرآن، خاستگاه قرآن عقل است. عقل سلیم مثلاً اگر از شما سؤال بکند آیا خدا به دست و پا و چشم و ابرو و ... احتیاج دارد فوراً می گوئید نه نه چون خدا بی نیاز است و خالق همه چیز است چه طور می تواند خدای بی نیاز به اینها احتیاج داشته باشد می گوئید محتاج نیست. آیاتی از قرآن به ظاهر اثبات می کنند که خدا مثلاً دوتا دست دارد. درسوره ص می فرماید «ما منعك ان تسجد لما خلقت بيدي»<sup>۱</sup> ای ابلیس چه چیز مانع شد که سجده کنی بر آدمی که با دو

دست آفریدم . ظاهر این آیه چیست؟ ظاهر این آیه این است که خدا دست دارد و تا هم دارد. عقل بدیهی چه می گوید؟ عقل بدیهی فوراً می گوید خدا به هیچ چیز من جمله به دست احتیاج ندارد. این ظاهر آیه با این بدیهی عقلی در تعارض قرار می گیرد اینجا من اشاره می کنم به مرامهای تفسیری که ما اینجا به جای اینکه بیاییم به شما فکر را ارائه دهیم روش فکر کردن را ارائه می دهیم به جای اینکه بگوییم آقا این طلا، می گوییم این کیمیا این کیمیاگری به جای اینکه بگوییم این در را باز کردیم برای تو می گوییم این کلید، خودتان در را باز کنید. بحث ها، بحث های خیلی مهمی است در بحث تفسیر که تقریباً می توانم بگویم هیچ جایی مدون ارائه نشده در هیچ کدام از کتابهای تفسیر هم متأسفانه این مباحث در ابتدای آن من تا حالا ندیده ام، نمی گویم شاید یک کسی این کار را کرده باشد ولی حداقل آن این است که من تا حالا ندیده ام کسی اینها را تدوین کند. اینها را یکجا کردن و یک کاسه کردن و در ابتدای بحث تفسیر گفتن یکی از ضروریاتی است که به نظر من هرکس بخواهد وارد تفسیر شود باید حتماً این لباس غواصی را به تنش کند و خودش را متصل کند که اگر به عمق دریا رفت یک وقت گرفتار کوسه ماهی و جریانهای انحرافی نشود. این خیلی آدم را همراهی می کند در بحث، مسیر را روشن می کند. ماباید بدانیم از ظاهر قرآن چه جوری باید استفاده بکنیم که خدای نکرده یک وقت گرفتار تفسیر به رأی نشویم.

چون آیاتی که بر حذر می دارد ما را از تفسیر به رأی فراوانند . پیغمبر گرامی فرمودند: «من فسر القرآن برأی فلیتبعه مقعده من النار» هرکس قرآن را به رأی خودش تفسیر کند جایگاهش آتش است منزلگاهش آتش است. خوب این خطرناک است. ما یک وقت می رویم دنبال کار ثواب و کار خیر گناه میکنیم چرا؟ چون آدرس نداریم . بنده علائم راهنمایی و رانندگی بلد نبودم سوار ماشین شدم تصادف کردم باعث مرگ یکی شدم باعث خسارات خودم شدم ابتدا می نشینم آیین نامه را می خوانم آیین نامه را که یادگرفتم آن وقت می نشینم پشت فرمان خیلی مؤثر است. اینکه ما درست برویم، سبقت بی جا نگیریم راه را گم نکنیم خصوصاً در جاده های بیرون شهر یک وقت مشکلاتی برای خودمان و سایر رهگذران ایجاد نکنیم.

این بحثها را من خیلی تأکید دارم که عزیزان بزرگوار روی آن دقت کنند ببینید در رابطه با این ظاهر قرآن بالاخره تا چه حدی ظاهر قرآن حجت است چند فرقه وجود دارند. یک عده ای که از بیخ و بن انکار می کنند می گویند ظاهر قرآن حجت نیست تفسیر ممنوع . هر جا اهل بیت روایتی گفته اند طبق آن روایت تفسیر کنید هر جا نگفته اند هیچ چیز نگویند مثل اخباریها البته اخباریها با مبارزات مرحوم شیخ انصاری (رحمه الله علیه) و مرحوم حمید بهبهانی منقرض شدند امروز دیگر تقریباً چیزی از آنها در میان علمای شیعه باقی نمانده یک فرقه شیعی هستند تقریباً اوایل سلسله صفوی ظاهر شدند و اواخر عهد صفوی در قاجاریه مضمحل شدند و از بین رفتند ولی نظراتشان همچنان در کتب و مباحث علما باقی مانده است و روی آن بحث می شود. آنها معتقد بودند که قرآن قابل

تفسیر نیست آیات و روایات نهی از تفسیر را می خواندند می گفتند شما حق تفسیر کردن قرآن را ندارید بعداً می گفتند ظواهر قرآن اصلاً حجت نیست. نمی شود به ظواهر قرآن استناد کرد و تفسیر کرد ما عقلمان نمی فهمد این آیه چه می خواهد بگوید بگوییم ظاهرش این است خوب، شما باطن آن را از کجادی پس سکوت کن و هیچ چیز نگو تفسیر قرآن نکن. این یک فرقه، این گروه تفریطی، تفریطی شدید یک گروه در مقابلشان وجود دارند یک گروه افراطی می گویند هرچه آیه در قرآن است ظاهرش همان است که گفته همه آیات قرآن ظواهرشان حجت است. این گروه دوم مثل وهابیه و فرقه ای از اهل سنت که چنین اعتقادی دارند و ظاهراً سرسلسله اینها ابن کثیر و بیشتر ابن تیمیه هستند که اعتقاد وهابی بیشتر از اینها ناشی می شود اینها معتقدند که هرچه در قرآن است ظاهرش حجت است و حتی آن آیاتی که مثلاً خدا دست دارد به ظاهر معتقدند که بله خدا دست دارد. این آیاتی که می گوید خدا ملاقات می شود روز قیامت معتقدند که بله خدا قابل دیدن است خدا قابل رؤیت است به خاطر همین اهل بیت عصمت و طهارت شاگردان خود را مثل هشام ابن حکم را مأمور می کردند که بروند با این ها بحث کنند ثابت کند که خدا قابل دیدن با چشم نیست. اینها می گفتند با همین چشم خدا دیده می شود. زنده می شویم با همین بدن و بعد هم خدا را در آسمان می بینیم. مثلاً در همین اصول کافی یک مباحثه ای است بین هشام ابن حکم و همین کسانی که معتقد به رویت خدا بودند که دلیل می آورد و مجابشان می کند که خدا با این چشم قابل دیدن نیست. اینها دلیلشان این است می گویند ظواهر قرآن حجت است، این هم فرقه افراطی پس شدند دو فرقه ببینید کار ما این جا یک مقدار حساس می شود یعنی باید دقت نظر داشته باشیم. ورود به تفسیر باید از راه ظاهر باشد از راه غیرظاهر بخواهیم وارد تفسیر شویم مثل این است که از دیوار وارد خانه شویم از دیوار بخواهیم به خانه برویم دقت باید داشته باشیم اما گروه میانه رو و معتدل آنهایی هستند که ظاهر آیات را حجت می دانند مگر ظواهری که مورد انکار عقل بدیهی است.

دسته سوم نیز اختلافاتی دارند زیرا بعضی از این افراد حتی به ظاهر بعضی آیات که مخالفت بدهت عقلی هم نیستند اعتماد نمی کنند.

مثلاً آیات تسبیح موجودات به ظاهر دلالت بر این دارند که همه اشیاء واقعاً ذکر خدا را می گویند و این مطلب مخالفتی با بدیهی عقلی هم ندارد یعنی عقل به هیچ وجهی مسأله تسبیح واقعی موجودات را انکار نمی کند.

در مقابل عده ای دیگر از همین گروه سوم معتقدند که ما حق نداریم چنین کنیم بلکه ظاهر قرآن تا زمانی که مخالف بدیهی عقلی نباشد ملاک است.

گفتیم که سه گروه داریم یک گروه افراطی در مورد ظواهر قرآن که می گویند: قرآن هر چه ظاهر دارد حجت است، گروه تفریطی، اخباری های شیعه هستند که معتقدند که ما دست به ترکیب قرآن نباید بزنیم و وارد تفسیر نشویم، حق تفسیر هم نداریم، هر کس هم بدون نظر حجج طاهره<sup>(ع)</sup> وارد تفسیر شود مفسر به رأی است و جایش هم در جهنم است. گروه میانه رو گروهی هستند که می آیند آیات را تقسیم می کنند می گویند یک دسته ای از آیات هستند که بالاخره در حد ۷ - ۸ تا آیات در قرآن بیشتر هم نه و حالا می توان دایره آن را گسترده کرد آن جوری که ابن تیمیه روی آن نظر داده بخواهیم نظر بدهیم صدآیه هم می شود رساند. ظاهرش این است که خدا دستی دارد و پایی دارد و مثلاً می گوید «باء (بک)»<sup>۱</sup> می فرماید و جاء ربك این ظاهرش چه است؟ یعنی خدا آمد، نه خدا آمد وقتی معنا می دهد که اول خدا در مکان باشد ثانیاً یک جا باشد یک جا نباشد آمدن مال کسی است که در جایی نیست بعداً در آنجا حاضر بشود. می گوید فلانی آمد یعنی نبود تا الان، الان آمد. ما می توانیم بگوئیم هم خدا پا دارد هم در مکان است مشکل است ما این ها را بپذیریم یعنی عقل فی البداهه می گوید مکان را خدا آفریده در مکان هم محصور نیست پاهم ندارد نیاز به عضو هم ندارد. گروه معتدل می گویند که ما ظاهر این جور آیات را حجت نمی دانیم صاحب شریعت هم خودش آمده و به ما آموزش داده. سائلی آمد از مسلمانان چیزی خواست و گفت ای مسلمانان من سائلم و بی چاره ام به من کمک کنید و پیامبر<sup>(ص)</sup> فرمودند یک کسی بلند شود زبان این را ببرد و قطع کند، دومی که همیشه در میدانهای جنگ نفر اول بود که فرار می کرد این جور جاها شجاع می شد بلند شد شمشیرش را کشید و گفت زبانت را در بیار تا من فرمان رسول الله را قبل از همه اطاعت و اجرا کنم. حضرت دیدند دیر بجنبند زبان بیچاره بریده شده گفتند: شما محبت نکنید دست نگه دارید یا علی تو بلند شو و زبانش را قطع کن حضرت بلند شد دست کردند در جیبشان چند درهمی به سائل دادند گفتند: بگیر سائل هم دعاکنان رفت. خوب حضرت می خواستند به افرادشان بگویند که بابا شما همش جمود به ظاهر نداشته باشید بعضی وقتها عقلتان هم به کار بیندازید آخر فکر نکردی این بدبخت بیچاره به چه جرمی باید زبانش قطع شود. جرم نکرده برای چی می خواهی زبانش را ببری تو باید می فهمیدی که در چنین مطلبی ظاهر حجت نیست تو باید به بطن کلام بپردازی.

خود اهل بیت روش استفاده از ظواهر را به ما آموختند یکی از آن، این است. خوب این گروه سوم آمدند این کار را کردند گفتند ما این ظواهر را به ظاهرش کار نداریم می رویم در بطن آن مثلاً گفته: «یدالله فوق ایدیهم»<sup>۲</sup>. در صلح حدیبیه بیعت رضوان، مومنین با رسول الله دست می دادند خدا می گوید دست خدا هم روی دست آنها است. ظاهرش این است که وقتی دو نفر دست دادند یکی

<sup>۱</sup> ۲۲ فجر

<sup>۲</sup> ۱۵ فتح

دیگر هم دست بگذارد روی دستشان یعنی خداهم دست دارد. اما عقل می گوید که عقل بدیهی یعنی اینکه عقل بدون تأخیر حکم می کند. اگر از شما بپرسند دو دو تا چند تا می شود؟ وقت نمی خواهی فوراً میگویی چهارتا به این می گویند عقل بدیهی یا مثلاً سؤال می کنند که جزء یک شیء از خودش بزرگتر است یا کوچکتر فوراً می گویی جزء یک شیء از خودش کوچکتر است. خیلی ساده است آیا خدا به دست نیاز دارد فوری می گویی نه. ظاهر حجت نیست منتها این گروه معتدل هم خیلی باهم یک نظر ندارند.

یک عده ای از آنها گفته اند آن آیاتی که با عقل بدیهی مخالفند ظاهرشان، خود آیه نه، آیه با عقل مخالف نیست. باز هم تأکید می کنم ظاهر آیه ما به آن ظواهر اعتنا نمی کنیم و می رویم در بطن آیه ببینیم آیه چه می خواهد بگوید مثلاً آن آیه که می گوید که دست خدا بالای دست آنها است یعنی حمایت، خدا حمایتشان می کند. آنجا که می گوید «فلقت بیدی»<sup>۱</sup> با دو دستم یعنی با قدرت کاملم نه اینکه خدا دست داشته باشد.

بعد یک عده ای از همین گروه سوم میگویند بعضی از آیات هستند که ظاهرشان مورد انکار عقل بدیهی نیست ولی عقل یک کم زورش می آید آنها را بپذیرد. می گوییم مثلاً این آیات را می گوید «... و من لشیء الا یسبغ بممده...»<sup>۲</sup> می فرماید که هیچ چیزی نیست مگر اینکه خدا را تسبیح می گوید ولی شما نمی فهمید تسبیحش را نمی فهمید. خوب شما از ظاهر این آیه چه برداشت می کنید اینکه این دیوار و این ساختمان هم شعوری دارند نه؟ خوب حالا این عقل می تواند این آیه را انکار کند؟ مثل آنجا که می گفت خدا دو تا دست دارد فوراً عقل می گفت نه. یک نه محکم می گفت. می گفتیم: ظاهر قرآن است. می گفت ظاهر قرآن باشد ولی کن ظاهرش را برو در باطنش خیلی سریع این جا عقل می تواند چنین کاری را بکند بگوید نه. هیچ چیز شعور ندارد این جا از من نخواه من مثل هواپیما می مانم آنجایی که هوا باشد من می توانم پرواز کنم جایی که هوا نباشد نمی توانم موتورم منفجر می شود. من آنجا بروم اصلاً قدرت پرواز ندارم از من چیزی نپرس. برو تحقیق کن و بپرس. یک عده ای هم از این دسته سوم گفته اند نه شما هم زیاد به این مسائل خرافی معتقد نشوید. دیوار چه شعوری دارد؟ معلوم است که شعور ندارد عصب حسی ندارد؟ نه گوش دارد و نه چشم دارد این که معلوم است شعور ندارد سنگ پیدا است که شعور ندارد نه آقا ما این ظاهر را قبول نداریم مراد چیز دیگری است می گوییم چیست مرادش؟ خوب دقت کنید من می خواهم در ضمن اینکه دارم دسته بندی می کنم روش کار این دو گروه را هم می گویم. این ها خیلی مهم است این که ما با چه روشی تفسیر کنیم قرآن را به چه دیدی تفسیر می کنیم و با چه منبعی تفسیر می کنیم.

<sup>۱</sup> ۷۵ ص

<sup>۲</sup> ۴۴ اسراء

منظور این آیات این است که شما هیچ وقت یک تابلو نقاشی از یک نقاش زبردست را دیده اید که خیلی قشنگ باشد؟ بله در نمایشگاه دیده ایم می گوید چه حالی به شما دست می دهد اولین احساسی که به شما دست می دهد چیست؟ می گوید هیچ چیز، تا می بینیم که آقای فرشچیان این تابلوی عصر عاشورا را کشیده می گوئیم احسنت، بارک الله، آفرین به آقای فرشچیان نمی گوئیم آفرین به نقاشی می گوئیم خوب این تابلو نقاشی که زبان ندارد شعور هم ندارد ولی دارد به زبان بی زبانی به ما می گوید آفرین بر آقای فرشچیان احسنت به آقای فرشچیان این تابلو دارد استاد خودش را ستایش می کند شعوری هم ندارد چه اشکال دارد. شما نگاه یک گل سرخ می کنید می گوئید تبارک الله بارک الله به خالق آن گل سرخ، لزومی ندارد خودش بگوید دارد با زبان بی زبانی می گوید یک دستگاه پیچیده رایانه را می بینیم می گوئیم ماشاالله به آن مغز مبتکرش. صانعش را ستایش می کنیم. پس این دستگاه دارد صانع خودش را ستایش می کند با زبان بی زبانی. مخلوقات دارند این طوری حمد می گویند و خدا را ستایش می کنند. البته این حرف خیلی اشکال دارد آخر آنهایی که خودشان هم این حرف را زده اند آخر کار خودشان هم ان قلتی باز کرده اند گفته اند حالا شاید هم اشتباه گفته ایم. شما مراجعه کنید به تفسیر نمونه وقتی تمام این بحث را می گوید، می گوید آنها که خلاف این را گفته اند ممکن است این هم نباشد. یعنی خیلی با حالت اطمینان نمی گویند. این است و جز این نیست. می گویند ما این طوری فهمیدیم ما بیشتر از این عقلمان نمی رسد. ببینید پس این دسته سوم می گوید: آنهایی که مخالف عقل بدیهی است که اصلاً بکشش کنار خط، اینها اصلاً ظاهرش قابل اعتماد نیستند ما به ظاهر این آیات اصلاً اعتنا نمی کنیم می رویم از در خانه وحی می پرسیم ای امام صادق<sup>(ع)</sup> درود خدا بر شما باد منظور این آیه چیست؟ امام برای ما توضیح می دهد یا آن طوری که عقل بپذیرد تفسیرش می کند. بعد این گروه می آید می گوید نه حالا این هم که گذاشتید کنار دوباره در آیاتی هم که با بدیهی عقلی مخالف نیستند بعضی هایش خیلی عقل زورش می آید تا بپذیرد. یک کسی بیاید به شما بگوید: فهمیدی این سفینه فضایی که اخیراً رفته کره ماه چه چیزی دیده؟ می گوئیم چه دیده؟ می گوید یک موجود دیده اند ۴۸ متر قد آن بوده ۳۵۰ جفت پاداشته و ۶۵ جفت هم دست داشته هزارتا هم چشم داشته. می گوید آقا این چه حرفی است که تو می زنی؟ می گوید تو ثابت کن که من دروغ می گویم می توانی ثابت کنی؟ اما اگر بیاید این جوری بگوید آقا رفتند کره ماه برگشتند فهمیده اند دو دوتا می شود شش تا این جا می شود چهار تا فوراً می گویی دروغ میگوید یعنی بداهت عقلی محکم می زند توی پیشانی این حرف و این حرف دروغ است اما آن حرف را که نمی شود انکارش کرد ولی عقل زورش می آید بپذیرد. می گوید آقا این حرفها چیست که می زنی؟ اگر هم جوابی نداشته باشد که بگوید سکوت می کند و می گوید خیلی خوب ولی در دلش می خندد به این حرف ولی نمی تواند رد

بکند این حرف را . بعضی از آیات مثل این سنخ دو دو تا شش تا است . ظاهرش این است، فوراً عقل می گوید نه . این را قبول نداریم این ظاهر را کنار بگذار، برو در بطن آیه.

«...ولهقد آتینا داود منا فضلا یا ایبال او بی معهه و الطیر و ...»<sup>۱</sup> ( ای کوهها با داود هم ناله شوید ) مگر کوه ناله می کند؟ اصلاً زبانش کجا بوده که ناله کند و یا «والنجم و الشجر یسجدان»<sup>۲</sup> ( ستاره و درخت سجده می کنند) می گوئیم خدایا چه جوری؟ ستاره خودش گرد است. سجده کننده اولاً باید یک موجودی باشد بتواند خم و راست شود سر بگذارد روی خاک و بعد بلند شود یک شی گرد آیا می تواند چنین کاری بکند. بعدش تازه آن هم در آسمان است خاکش کجا بوده که او بتواند سجده کند. وانگهی درخت نمی تواند خم و راست شود بیاید روی زمین سجده بکند. عقل خیلی زورش می آید این حرفها را بپذیرد ولی رد هم نمی تواند بکند می دانی چرا نمی تواند رد کند؟ به خاطر اینکه حقیقت سجده خاکساری درون است. ظاهرش خاکساری بیرونی است. این است کهاگر شماها خدای ناکرده مریضی سختی بگیرید نتوانید خم و راست شوید اصلاً می گویند چشم را ببندید و یا حتی چشم هم نتوانی، در دل نیت سجده کنید و ذکر بگوئید دوباره نیت سجده را بردارید یعنی سر از سجده برداشته آید نمازتان درست است اگر خوب هم شدید اعاده هم نمی خواهد . سجده کرده آید. عقل در اینجا پایش لنگ می شود و می گوید من نمی توانم انکار بکنم ولی ممکن است نجم و شجر سجده هم بکنند سجده این شکلی چون حقیقت سجده تذلل است . اصلاً زور عقل نمی رسد بگوید نه این جور نیست. من قبول ندارم نمی توانم این کار را بکنم . قصه دودوتا شش تا نیست که فوراً بگوید نه این دروغ است. حالا من اعتراض مرحوم علامه طباطبایی را اینجا عرض میکنم . علامه می فرمایند که آن آیاتی که ظاهرشان منافی بدیهی عقلی است قبول، ما آنها را ظاهرش نمی بینیم آنهایی که ظاهرشان مخالف بدیهی عقلی نیست کی گفته بگذاریمشان کنار، به چه دلیل؟ شما می گوئید که تسبیح، تسبیح حالی است یعنی حال این تابلونقاشی دارد گواهی می دهد که صاحبش آدم هنرمندی است ولی خود تابلو هیچ چیز نمی فهمد. ظاهر قرآن خلاف این را دارد می گوید. شما به چه دلیل این ظاهر را انداختید دور؟ به چه دلیل؟ زیاد است آیاتی که مفسران دیگر ظاهر آیه را انداخته اند دور و گفته اند این ظاهر آیه قابل قبول نیست اما دیگر مفسران از توی خاکها برداشته غبار فراموشی را از روی آن پاک کرده و گذاشته توی قفسه تفسیر. گفتند نه اشتباه کردی این ظاهرش همین است که در قرآن است. فلاسفه ما زمانی طولانی می گفتند حیوانات فقط ادراکات غریزی دارند . آقا عقل هم دارند؟ ابدا ادراکات عقلی ندارند. مورچه عقلش کجا بوده . ظاهر آیات قرآن چه می گوید؟ ظاهر این آیات می گوید: «قالت نمله یا ایها النمل ادفلوا مساکنکم...»<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> ۱۰ سباء

<sup>۲</sup> ۶ الرحمن

<sup>۳</sup> ۱۸ نمل

از گروه سوم عده ای ظاهر بعضی آیات را که با بدیهی عقلی منافات ندارند نیز نپذیرفته اند. مثل آیاتی که دلالت بر تسبیح حقیقی موجودات دارند و مثل آیاتی که دلالت بر عقل و اختیار و تشخیص خوب و بد برای حیوانات دارند.

در مقابل این عده افرادی مثل علامه طباطبایی به استثنای آیات دسته اول (که ظاهرشان مخالف عقل بدیهی است) تمام ظواهر قرآن را پذیرفته اند و حجت می دانند و تفسیر بر خلاف آن را باعث انحراف از معنای حقیقی آیه می شمارند.

نکته: به نظر می رسد یکی از مهمترین رموز موفقیت علامه طباطبایی در تفسیر المیزان همین مبنا باشد. خوب حالا من توضیح می دهم. ببینید مثلاً در سوره نمل آیه ۲۰ آمده است که «و تفقد الطیر» (حضرت سلیمان حضور و غیاب کرد) «فقال ما لی لا اری الیهدهد» چرا نمی بینمش؟ «مالی لا اری الیهدهد ام کان من الغائبین» نکند غیبت کرده؟ بعد وقتی هدهد آمد چون سلیمان گفته بود من عذاب سختش می کنم یا حتی ذبحش می کنم اگر تخلف کرده باشد. هدهد که آمد بازجوئیش کرد گفت: کجا رفته بودی؟ دیرکردی می گوید آقا مورچه غریزه اش به او حکم کرده خودش نمی فهمد چرا این دانه را نیش گرفته دارد این طرف می رود اصلاً خودش نمی فهمد. خبرنگار می گوید جناب مورچه به نظر شما انگیزه شما برای اینکه دانه را حمل می کنید چیست؟ می گوید من که نمی دانم من یک چیزی درونم است از این کار خوشم می آید به زنبور عسل می گویند تو چه را این کار را می کنی؟ میگوید من خوشم می آید باید این کار را بکنم. ربطی به شعور ندارد. کار غریزی که صغری، کبری نمی خواهد، قیاس استثنایی و اقترانی نیاز ندارد. خود به خود طرف انجام می دهد، اما این که می گوید: «... اهلط بما لم تمط به...»<sup>۱</sup> سلیمان، یک چیزی فهمیده ام که تو نمی دانی؟ این غریزه است، نه این غریزه نیست. می گوید من یک خبری دارم که تو سلیمان نمی دانی گفت من یک خیر یقینی از قوم سباء آورده ام. «و جنئتک من سباء بنباء یقین»<sup>۲</sup> می گوید من قومی دیدم که بت می پرستیدند موحد نیستند این هم غریزی نیست این هم عقلی است. من دیدم آنها جلوی خورشید سجده می کنند این هم حرف عقلی است. من دیدم که شیطان کارهای زشت را برایشان زینت داده چطور هدهد فهمیده است این کار زشت است این کار خوب است این هم عقلی است. سلیمان می گوید که «لاعدبنه عذاباً شدیداً اولاً اذبمنه او...»<sup>۳</sup> (یا هدهد را ذبحش می کنم یا شکنجه اش می دهم یا باید یک برهان روشن بیاورد که چرا غیبت کرده است این هم عقلی است. برهان، کار عقل است. ظاهر قرآن این جا چه می گوید؟ ظاهر قرآن می گوید که این پرنده دارای فهم تشخیص خوب و بد است. نمی خواهم بگویم اندازه آدم عقل دارد چون عقول متفاوت است بچه دوساله یک سری چیزها

<sup>۱</sup> ۲۲ نمل

<sup>۲</sup> ۲۲ نمل

<sup>۳</sup> ۲۱ نمل

را می فهمد یک سری را نمی فهمد. چهارسالش که شد باز هم یک چیزهای دیگری را می فهمد فراتر از غریزه میفهمد این کار خوب است این کار بد است این غریزه نیست. دوباره ۱۰ سالش که شد می گویند کودک ممیز است تکلیف ندارد ولی عقلش بیشتر از بچه ۴ ساله کار می کند. ۲۰ سالش که شد بیشتر می فهمد چهل سالش که شد بیشتر می فهمد عالم شد بیشتر می فهمد، عقل هم مراتب دارد من نمی خواهم بگویم مثل انسان عقل دارند ولی تشخیص خوب و بد در حیوانات طبق ظاهر این آیه هست. یک آیه ای که در مورد نمله می گوید و یک آیه ۳۸ از سوره انعام<sup>۱</sup> این آیه می فرماید که تمام پرندگان و جنبندگانی که روی زمین هستند امتهایی مانند شما هستند ما در کتاب چیزی را فروگذار نکردیم. بعد هم اینها به سوی خدا محشور می شوند. شما از ظاهر آیه چه می فهمید؟ بله می فهمید حیوانات هم مثل ما آدمها برای خودشان یک مرامی دارند و یک رسم و رسومی دارند، عیدی دارند و سالی دارند و دعوایی دارند و آشتی دارند و عهدنامه ای دارند و ... امتهایی مثل شما هستند، ظاهراً که این را می گوید. می گوید آنها امتهایی مثل شما هستند. آقای داشت راه می رفت محکم پا را زد زمین یک مورچه ای گفت آقا این چه راه رفتنی است. نیم کیلو گوشت تن ما را آب کردی با این راه رفتنت، این هم عصبانی شد گفت ای مورچه بدبخت پابزنم روی سرت تو خودت چقدر وزنت است که نیم کیلو گوشت تنت آب شد. گفت آقا صبرکن پا نزن من توضیح بدهم الکی پا نزن من کیلوی شما را که نگفتم ما مورچه ها در عالم خودمان یک کیلویی داریم و یک منی و یک تنی آن برای خودمان است آن فرق می کند با تن شما.

آقای موریس مترلینگ در کتاب زندگی مورچه ها، خیلی جالب است. تحقیقات عجیبی کرده خیلی با علاقه و اشتیاق چند دهه از عمر خود را فقط رفته در این لانه مورچه ها کار کرده و عجائب بسیاری از زندگی آنها به دست آورده همه آنها را نوشته، بعد می گوید که مورچگان وقتی می خواهند از منطقه ای که خیلی منطقه مرغوبی نیست مهاجرت کنند بعضی از مورچه ها مخالفت می کنند. یک عده ای از ریش سفیدهایشان (حالا این تعبیر من است) می روند پیش آن کوچکترها و با آنها صحبت می کنند و راضیشان می کنند. مثلاً شما بیاید قبول کنید، مخالفت نکنید که اینها از اینجا مهاجرت کنند. ایشان باز می گوید که مورچه ها ایام فراغت دارند ایام تعطیلی دارند یک روزهایی دارند که کار نمی کنند، تعطیلند. مسابقات ورزشی دارند، تماشای دارند تشویق کننده دارند، جایزه می دهند. این ها از اکتشافات دانشمندان در عصر جدید در مورد حیوانات است. حالا نگاه کنید و مشربهای تفسیری را ببینید. عقیده فلاسفه یونان این بود که حیوانات ادراکاتشان فقط غریزه است. هرکاری انجام می دهند فقط از روی غریزه است این نیست که بنشینند فکر بکنند مثلاً سگ بگوید شکر منعم به حکم عقل واجب است. کفران نعمت به حکم عقل قبیح است. ما از قبیح فرار می کنیم و به کار نیک علاقه داریم. بعد می گوید آقا شما یک لقمه نان دادی به ما، ما تا پای جان پای

<sup>۱</sup> ومانن دابه فی الارض ولا طئر یطیر بجناحه الا امم امثالکم ...

تو می ایستیم. روی فکر این کار را می کند. نه بابا، طینتش این است. سرشت او این طوری است. اصلاً ربطی به درایت و فکر و عقل ندارد. فلاسفه یونان مشربشان این بود. در میان فلاسفه مسلمان هم همین نظر بود. بعد می گفتیم خوب، پس این آیات چی؟ می گفتند این ظاهر است. ظاهر مراد نیست، همه ظاهری که حجت نیست. این چه حرفی است که شما می زنید من نمی دانم برای من واقعاً عجیب است و جای سؤال دارد که چطور مفسران ما در طول قرن‌ها از کنار این آیات گذشته اند، فلاسفه ما، و حرف خودشان را زدند و این آیات را هم سالی یکبار، دوبار، ۱۰ بار خواندند. من نمی دانم برای من هنوز جای سؤال است. چه توجیهی دارند نمی دانم تنها توجیهشان این است که نظر نمی آید. عقل زورش می آید بپذیرد. توجیه دیگری ندارد. علت دیگری که علامه به این جمع اعتراض می کند همین است. می گوید شما به کدام توجیه این را زیر پا گذاشته اید. این ظاهر را می گوئیم، جناب علامه شما که خودت اول فیلسوفی، شما که جزء سرآمدان علم فلسفه اید شما دیگر چرا؟ می گوید من قبل از اینکه فیلسوف باشم مفسر قرآنم، معتقد به حقایق قرآنیم. برای خودم هم مبنا دارم این جا حرف فلاسفه را می اندازم دور شما بروید ببینید جامع ترین بحث را ایشان بیان کرده اند. در همان آیه ۳۸ سوره انعام ۸-۷ صفحه<sup>۱</sup> ایشان بحث کرده اند و می گویند حیوانات هم تشخیص خوب و بد دارند اختیار دارند، حشر و نشر دارند، مجازات پاداش، در روز قیامت هم دارند. این حرف کجا و آن حرف کجا؟ این نتیجه این مشرب و شیوه علامه است. و آن نتیجه و مشرب و شیوه آقایانی است که می گویند: ظواهر را هم نمی پذیریم من می خواهم خدمت شما عرض کنم که اگر علامه در قرآن توفیقات عظیم دارد، چون همین روش را داشته و دست به ظواهر قرآن نزده تفسیر قرآن معنایش این نیست که بگوییم ظواهر قرآن را بیندازیم دور ما یک معنای دیگر از آن برداشت می کنیم. اگر این کار را کردی اصلاً به بطن قرآن راه نمی بری. راه به ترکستان می بری به جای کعبه، راه ورود به قرآن همان ظاهر قرآن است.

علامه در همین ظاهر می آید جلو می رسد به جایی که می گوید هر چیزی که نور وجود به آن تابیده به همان اندازه هم شعور دارد. این تفسیر درست در راستای خود ظاهر آیه است. از همان ظاهر عبور کرده به اینجا رسیده ما نمی توانیم ظواهر را نادیده بگیریم. پس این را خیلی مهم بدانید در بحث تفسیر و دقت بکنید ببینید خصوصاً مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه در عین حالی که یک دلدادگی و تقید و سرسپردگی عجیب جلو آیات این طوری دارد در عین حال هرگز در چاله اسرائیلیات و خرافات نیفتاده اند. این خیلی مهم است، که آخر بعضی ها که می گویند ما دربست مخلص قرآنیم می بینیم که یک مشت خرافه برمی دارند، نقل می کنند. که الان امروز در علوم روز ثابت شده که همه اش دروغ است من کتاب قصه های قرآن سید نعمت اله جزایری را می خواندم مثل اینکه از علمای اخباریه دوره قاجاریه است ببینید پر است از این اسرائیلیات حالا جالب است

که ایشان از همان اخباریهایی است که معتقد به منع تفسیر قرآن است و چقدر خرافه در این کتاب نقل شده است که من اصلاً کتابش را بستم و گفتم به درد خواندن نمی خورد. یکی از علمای شیعه دوره قاجاریه در بحثهای اصول و فقه و اینها قوی است واقعاً، حدیث شناس است آدم بسیار زاهد و پاکی هم هست. یکی هم خواسته ببیند خودش را، قیافه عاقلانه و عقل مدارانه بگیرد تا می رسد به این آیات می گوید نه بابا اینها شبیه خرافات است. در و دیوار کجا تسبیح خدا میگویند. می گویی منظور چیه؟ می گوید اینها حالشون این جور است، تسبیحشون، تسبیح حالی است. فوری توجیهش می کند. آقا این قصه هدهد، می گوید این اسم یکی از کارمندهای دربار سلیمان بوده مسئول یک قسمتی بوده، اسمش هدهد بوده حالا ما اگر در زبان فارسی یک کسی اسم بچه اش را شانه بسر بگذارد ما می گوییم چرا؟ در میان عربها و اقوام دیگر این بیشتر بوده. مورچه هم می گوید این اسم یک قوم ضعیفی بوده تشبیه شان کرده به مورچه. این جوری می گویند علامه آمده نه راه اینها را رفته نه راه آنها را در عین حال که زمام عقل را محکم گرفته در عین حالی که ظواهر قرآن را حاضر نشده، از دستشان بدهد. در عین حال هرگز هم در چاله خرافات نیفتاده می بینید که بسیاری از این اسرائیلیات را ایشان تفسیر کرده ترجمه کرده و بعد هم رد کرده گفته اند این روایات صحیح نیست این روایات مخدوش است این روایات منافات دارد. و واقعاً یک تفسیر بسیار ارزشمندی است.

خداوند به همه شما بزرگواران توفیق بیشتر فهم معارف قرآن عنایت بفرماید و در ظهور ولیش تعجیل بنماید به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.